

فاطمه(س) در دفاع از حریم ولایت/ حمله به خانه حضرت و شرح خطبه فدکیه

از مهمترین و بارزترین قله های زندگی بانوی بزرگ اسلام حضرت فاطمه زهرا(س) دفاع ایشان از حریم ولایت امیرمومنان علی (ع) و خطبه فدکیه آن حضرت است ...



در سوگ ام ابیها؛

فاطمه(س) در دفاع از حریم ولایت/ حمله به خانه حضرت و شرح خطبه فدکیه

خبرگزاری مهر: از مهمترین و بارزترین قله های زندگی بانوی بزرگ اسلام حضرت فاطمه زهرا(س) دفاع ایشان از حریم ولایت امیرمومنان علی (ع) و خطبه فدکیه آن حضرت است که سرانجام آن حضرت در راه دفاع از ولایت مجروح شده و به شهادت رسید. آمده است پس از واقعه اسفبار سقیفه بنی ساعده و بیعت با ابوبکر شب هنگام امام علی(ع)، فاطمه(س) را بر مرکبی سوار کرد و او را به درب خانه انصار برد فاطمه(س) از آنها مدد می خواست و آنها در جواب می گفتند: اگر همسرت پیش از ابوبکر به ما می گفت با او بیعت می کردیم. امام علی(ع) می فرمود: آیا سزاوار بود من جسد پیغمبر را در خانه رها کنم و دفن نکرده برسر ریاست نزاع کنم؟ و فاطمه(س) می فرمود: ابوالحسن همان که شایسته بود عمل نمود ولی مردم کاری کردند که خدا از حساب آن نگذرد و باید پاسخگوی خدا باشند.

همچنین پس از آن ابوبکر شنید جمعی از کسانی که بیعت نکرده اند در خانه علی(ع) گرد آمده اند. عمر را به سوی آنها فرستاد. وی بر درب خانه علی(ع) ایستاد و فریاد زد: بیرون بیایید، بیرون بیایید و گرنه همه تان را آتش می زنیم.

فاطمه زهرا(س) برای دفاع از علی(ع) به پشت در رفت و از پشت در سخن گفت که گفت و شنود ایشان نیز با عمر اینچنین است.

فاطمه(س) فرمود: عمر! چه شده! چه خبر است؟ تو را با ما چه کار؟ ما عزادار رسول خداایم. بگذار عزاداریمان را بکنیم.

عمر باز فریاد زد: علی، عباس و بنی هاشم باید به مسجد بیایند و با خلیفه پیغمبر بیعت کنند.

فاطمه(س) پاسخ داد: کدام خلیفه؟ امام و خلیفه مسلمانان اینجا بالای سر پیامبر(ص) نشسته است.

و عمر در جواب گفت: از این لحظه امام مسلمانان ابوبکر است. مردم در سقیفه با او بیعت کرده اند و شما نیز باید بیعت کنید.

در این لحظه قنفذ از طرف ابوبکر بر در خانه آمد و گفت: یا علی خلیفه پیغمبر، تو را می خواند.

علی(ع) فرمود: چه زود به پیغمبر دروغ بستید!

فاطمه زهرا(س) چون صدای آنها را شنید با صدای بلند گریه کنان فریاد زد: ای رسول خدا، اهل بیت خود را ببین که چه ستمها از دست پسر خطاب و پسر ابوقحافه می کشند؟! اگر از اینجا نروید، همه تان را نفرین می کنم.

عده ای که با عمر بودند چون اینگونه دیدند صحنه را ترک کردند و عده ای نیز با او ماندند.

عمر فریاد زد: مسلمین با ابوبکر بیعت کردند، در را باز کن و گرنه آتش می زنم. به عمر گفتند، ای ابوحفص، فاطمه در این خانه است، دختر پیغمبر است. هیچ می فهمی چه می کنی؟ حریم رسول الله؟!

هیزم آوردند و آتش از سر و روی خانه بالا رفت و با لگد ملعونی در را شکستند در حالی که فاطمه(س) پشت در بود.

عمر و همراهانش به خانه علی(ع) راه یافتند و دیگر فاطمه ای به هوش نبود تا حایل و محافظ علی(ع) باشد. بر دستان و گردنش ریسمان بستند تا او را برای بیعت به مسجد برند.

فاطمه(س) کمی به هوش آمد و ریسمان بر گردن قرآن ناطق دید و به سوییشتافت. دامان علی(ع) را چنگ زد و مانع بردنش شد، ناگاه برسرش ریختند و با غلاف شمشیر آنچنان بر بازوی فاطمه (س) زدند که بی جان بر زمین افتاد و دستهایش از دامان امام

علي(ع) رها شد.

علي(ع) را نزد ابوبکر بردند و او را به بیعت خواندند.

علي(ع) گفت: اگر نکنم؟

عمر گفت: به خدا سوگند گردنت را می زنیم.

علي(ع) گردنش را برافراشت و گفت: در اینصورت بنده خدا و برادر پیامبر خدا را کشته ای.

عمر گفت: بنده خدا آری ولی برادر پیامبر را نه!

علي(ع) پرسید: یعنی انکار می کنی که پیامبر بین من و خودش صیغه برادری جاری کرد؟

عمر پاسخ داد: آری انکار می کنیم. او که وامانده بود به ابوبکر گفت: چرا فرمان نمی دهی گردنش را بزنیم.

و اما فاطمه(س) به هوش آمد و چون امام خود علي(ع) را آنجا ندید از فضا پرسید: علي کجاست؟

فضا گفت: او را به مسجد بردند.

فاطمه(س) به سمت مسجد رفت و چون شمشیر را بر گردن علي(ع) برافراشته دید فریاد کشید: ای ابوبکر! اگر دست از سر پسرعمویم برنداری سرم را برهنه می کنم، گریبان چاک می زنم و همه تان را نفرین می کنم که من و کودکانم از ناکه صالح کم ارج تر نیستیم.

علي(ع)، فاطمه(س) را به صبر دعوت کرد.

ابوبکر با وحشت و اضطراب به عمر گفت: تا گاهی که فاطمه در کنار علي ایستاده من اکراهش نمی کنم.

علي(ع) را رهایش کردند و امام علي(ع) با تنها محافظ و یاورش فاطمه(س) به خانه برگشتند.

برای فاطمه(س) خبر آوردند که ابوبکر کارگران شما را از فدک بیرون کرده است و کارگران خود را در آن گماشته.

ایشان فرمود: این یکی که دیگر خلافت نیست، این ارث شخصی من است که از پدرم به من رسیده، همه می دانند.

فاطمه(س) دست فرزندش حسن(ع) را گرفت و به مسجد که محل شکایت در آن زمان بود رفت.

ابوبکر را دید و فرمود: ابوبکر گستاخ تر شده ای فدک از آن من است. پدرم به امر خدا آن را به من بخشیده است، چرا آن را غصب کرده ای؟

ابوبکر گفت: شاهدهی داری؟

فاطمه(س) گفت: پسر عمم علي.

ابوبکر گفت: کافی نیست، علي که اکنون خانه نشین است.

فاطمه پاسخ داد: شهادت علي کافی نیست! مگر نشنیده ای که پیامبر(ص) فرمود: «الحق مع علي و علي مع الحق» حق با علي است و علي با حق است.

ام ایمن گفت: من نیز شهادت می دهم که فدک از آن فاطمه است.

و پس از آن فاطمه در مسجد شروع به سخنرانی کرد و خطبه ای بی نظیر از خود به جای گذاشت که کم نظیر است و در آن مسائل اصلی اسلام و مسلمانان بازگو شده است:

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدای را بر آنچه ارزانی داشت و ستایش او را بر آنچه در دل نگاشت و درود او را بر آنچه از پیش فرستاد از نعمت ها که از چشمه لطفش جوشید و عطاهاي فراوان که بخشید و نثار احسان که پاشید آنگونه که شمارش و فزون پاداشش از توان بیرون و درک انتهایش در فکر ناموزون است.

شکر نعمت را افزونی آن قرار داد و ستایش خلقت را با افزونی آن برانگیخت و به فزونی سپاس برنعمت خود بیفزود. و گواهی می دهد خدایی جز خدای یکتا، الله نیست. کلمه ای که اخلاص تاویل آن و دلها گرخورده آن و فکرها منور به آن است.

خدایی که چشمها را دید آن و رویاها را تصور حد آن نتوان. اشیاء را آفرید آن هنگام که هیچ چیز پیش از آن نبود و مثل و مانندی برای آنها نیامده بود. بی آنکه نیازی به آفرینش آنها داشته باشد و نه سودی از آنها برد الا اینکه خواست قدرتش را آشکار سازد و خلایق را بنوازد و دعوتش را در جهان بیاندازد.

سپس سزای طاعتش را پاداش و نافرمانی اش را عقاب قرارداد تا خلایق از عقابش به ثوابش پناه برند.

و شهادت می دهد که پدرم محمد(ص)، بنده و پیامبر اوست خدایش او را بیامرزد پیش از آنکه به سوی مردم فرستد و برگزیدش پیش از آنکه برانگیزدش و نام نهادش آنگونه که در شان بود.

آن هنگام که بندگان در عالم غیب جای داشتند و در ترس و وحشت احاطه شده و به انتهای نیستی نایل گشته بودند، از روی علم به عاقبت امور و احاطه به رخدادهاي روزگار و شناخت به جایگاه مقدرات، او را برانگیخت تا امر خویش را پایان رساند و حکم قطعی اش را امضا کند.

پس پیامبر(ص) امتی دید فرقه فرقه در آئین ها و زانو زده بر آتش ها، در بندگی بت ها و انکار حق تعالی.

پس خداوند تعالی نور محمد(ص) را بر علیه تاریکی ظلمها روشن ساخت و دلها را از ابهام گشایش داد و چشمها را به نور بصیرت جلا داد.

تا اینکه خدا او را از روی رغبت با اختیار و مهربانی به سوی خویش فراخواند.

حال محمد(ص) از ستم های این دنیا آسوده است و فرشتگان مقرب الهی گرداگرد اویند و همجواری مالک جبار و بخشایش رب غفار نصیبش شده است.

درود خدا بر محمد، پیامبر رحمتش و امین وحیش و منتخب و مرضی او باد و سلام و رحمت و برکت خدا بر او.

سپس شما ای بندگان خدا، نگاهبان امر و نهی خدا و حاملات دین و وحی او و امناء خدا برخویشتن و مبلغان امت ها از جانب اوید. عهده دار شایسته خدا اکنون با پیمانی که از پیش با شما بسته در میان شماست و ما بقیه الله هستیم که خدا ما را به یادگاری گذاشته و در میان شما نهاده و کتاب خدا با ماست که حجت های آن آشکار است و رازهایش گشوده و ظواهر برهانش آشکار و آویزان آن در گوش مایه آرام و قرار است. پیروانش را به سوی بهشت برد و شنوندگانش را به سوی نجات و رهایی.

در آن دلیل های روشن الهی بیان شده است. تفسیر فرایض و واجبات و حدود محرمات و روشنایی بینات و دلایل کافی و فضائل نیک و موهبات و رخصت ها و شرایع نوشته شده قرآن آن را متیین ساخته و بواسطه قرآن مشخص می شوند.

و خدا ایمان را بر شما واجب ساخت برای پاکی از شرک و نماز را برای زدودن و تنزیه شما از کبر و روزه را برای ثبات شما در اخلاص و پاکی و زکات را برای زیاد شدن رزق شما و حج را برای پایداری دینتان و عدل را برای تنظیم دلهایتان و اطاعت از مارا واجب ساخت برای حفظ نظم و امان از فرقه فرقه شدن و دوستی ما را (در بعضی مصادر جهاد آمده) برای عزت اسلام و صبر را وسیله نجات و قصاص را سبب بقا در زندگی قرار داد.

از شرابخواری بازداشت برای پاک‌ی از رجس و پلیدی و از تهمت ناروا به زنان مومنه پرهیز داشت برای دوری خویشتن از لعنت و غضب الهی و از سرقت بر حذر داشت تا به وادی عفت وارد شوند.

خداوند عزوجل شرک را حرام ساخت برای اخلاص در یگانه پرستی پس تقوای الهی پیشه کنید آنچنانکه سزد و جز به دین اسلام نمیرید و طاعت خدا را به جای آورید در آنچه بدان امر شده اید و یا از آن نهی گشته اید. که همانا تنها بندگان عالم و اندیشمند خدا به درجه خشیت الهی رسند.

گویی مردم تا کنون اینگونه موعظه نشده بودند! آری این فاطمه(س) بود که اینگونه فصیح و بلیغ سخن می گفت. چشم‌ها از حیرت بیرون زده بودند و مغزها از تعجب باز ایستاده بودند. گویی عهده‌ی که با چشمه‌ی جوشان کوثر بسته بودند شکسته شده بود و موجهای پرشکوه و پر عظمت آن فوران می کرد و دل دشمنان آل الله را بر سر راه خود ویران می کرد و اندیشه‌ها و نقشه‌های شوم آنها را نقشه بر آب می ساخت.

ای مردم من فاطمه ام و پدرم محمد است. حرف اول و آخرم همین است.

همانا پیامبری از میان شما به سوی شما آمد که رنج شما براو دشوار بود و به هدایت شما حریص و با مومنان رئوف و مهربان بود.

اگر او رامی شناسید می دانید که او پدر من است نه پدر شما و برادر پسر عموی من است نه مردان شما.

پس او رسالتش را پایان رسانید و انذار کرد و از مشرکان روی گرداند و دوری کرد و برآنان شمشیر کشید و فرق مشرکان را شکست و آنها را به بهترین گونه موعظه کرد و به سوی خدا فراخواند. آنقدر کمرشان را به خاک مالید تا متفرق گشتند و جمعیشان به تباهی رفت. شب گریخت و سپیدی صبح پدیدار گشت و حق جلوه کرد.

و زمامداران دین لب به سخن گشودند و عربده‌های شیاطین خاموش گشتند و شما در لب پرتگاهی از آتش بودید، خوار بودید و در نظر همگان بی مقدار. به جرعه‌ای آب و یا لقمه‌ای نان می ماندید که هر کسی به آن طمع کند. گنداب می نوشیدید و غذای پست می خوردید. از ترس هجوم همسایه می لرزیدید و همیشه هول و هراس در دلتان بود تا خدا شما را با رسولش رهائی داد که درود خدا بر او باد. چه بلاهایی که از مردم کشیدید از گرگان عرب گرفته تا سران اهل کتاب. هر گاه آتش جنگ بر می افروختند خدا خاموش می کرد. و هر ازدهای گمراهی که دهان باز می کرد پیامبر برادرش علی را به کام ازدها می فرستاد و او تا پشت ایشان را به خاک نمالد و آتش کینه‌هایشان را خاموش نکند باز نمی گشت.

که علی غوطه ور بود در عشق خدا و تلاش و تحرك در مسیر خدا و نزدیک ترین به رسول خدا و مردی بود از دوستان خدا، سید اولیاء خدا بود.

و در آن هنگام شما خوب خوشگذرانی کردید و آسودید.

تا هنگامی که خدایگاه پیامبران را برای او ترجیح داد و او را به سوی خود برد، نفاق شما آشکار گشت و حجاب دین برایتان بی تفاوت گشت و سردسته گمراهان زبان بازکرد و آنهایی که هیچ گاه از سرناچیزی مجال حرف زدن نداشتند زبان باز کردند و نعره‌های جویندگان باطل دل‌های شما را گرفت و شیطان از سوراخ خود سرجنانید و بلافاصله با شما همنشین و همدم شد و شما دعوتش را اجابت کردید و او دید چه زود به یاری اش شتافتید و در پی اش دویدید به دام فریبش خزیدید و هم سازاو گشتید.

پس به تحریک و فریب شیطان شتری را نشانه رفتید که از آن شما نبود و به آبشخوری را ندید که غصبی بود و از آن شما نبود. خطایی خواسته و اشتباهی از روی علم و این زمانی بود که چیزی از عهد پیغمبر نگذشته بود. هنوز زخم مصیبتش تازه بود و سر جراحت هنوز مداوا نشده بود و پیامبر(ص) هنوز بیرون قبر بود. به بهانه ترس از فتنه خلیفه برگزیدید. وای که خود را در فتنه انداختید و حال در قعر فتنه اید و را ستمی که جهنم بر کافران احاطه دارد. پس وای بر شما! شما را چه شد! به کجا می روید!؟

و این کتاب خدا در میان شما به روشنی حکم می کند. احکامش روشن و مشخص است و نشانه‌هایش چشمگیر است. شواهدش مشخص و اوامرش آشکار است. اما شما آن را پشت سرانداخته اید و زیرپا گذاشته اید. آیا از آن گریزانید؟ یا غیر از آن را به حکمیت می طلبید که ظالمین جانشین بدی برای قرآن برگزیدند و آن که غیر از اسلام دینی جوید از او پذیرفته نمی شود و او در قیامت از زیانکاران است.

چندان درنگ نکردید که فتنه ها آرام گیرد و این ستور سرکش رام گردد ناچه خلافت را به سوي خود کشید، آتش فتنه ها را برافروختید و هیزم به آتش آن افزودید با شیطان و همدست او، در خاموش کردن نور دین خدا و سنت نبی برگزیده او شدید.

نوائی دیگر ساخته و سخنی جز آنچه در دل دارید آغاز کردید.

و ما براین ستم ها صبر کردیم و تاب آوردیم دم نزدیم؟ تا جایی که گفتید ما ارثی نمی بریم. آیا به دوران جاهلیت خود بازگشته اید و راه گمراهی می پیمایید و چه حکمی بهتر از حکم خداست برای کسانی که ایمان دارند؟

ای مسلمانان، آیا این حق من است که ارثم را به زور گیرند؟ ای پسر ابی قحافه! آیا کتاب خدا گفته که تو از پدر خود ارث ببری و من از پدر خودم ارث نبرم؟ عجب بدعت زشتی نهاده! مگر از خدا نمی ترسید! مگر از داور روز رستخیز بی خبرید؟

آری دیدار ما به قیامت. تا آن روز این شتر آماده و زین شده ترا ارزانی و چه خوش وعده گاهی است قیامت که هر خبری را جایگاهی است و هر مظلومی را پناهی.

سپس فاطمه(س) در نهایت حزن رو به سوي روضه رضوان پدر انداخت و فرمود:

پدر جان رفتی و پس از تو فتنه برپا شد. کینه های دیرینه و نهفته آشکار شد، باغ رضوان و دل فاطمه خزان گرفت و بی برگ شد و این جمع بهم ریخت و در هم افتاد. ببین و شاهد باش. ای گروه مومنین ای یاوران دین ای پشتیبانان اسلام چرا حق مرا نمی گیرید؟ چرا دیده به هم نهادهید و ستمی را که به من می رود می پذیرید؟ مگر نشنیدید که پدرم گفت حرمت پدر را با احترام به فرزندان باید نگه داشت؟ مگر توصیه های پدرم در رابطه با من را نشنیدید؟ چه زود رنگ عوض کردید و غفلت را بر هوشیاری مقدم دانستید.

پیش خود می گوید محمد(ص) مرد و جان به جان آفرین سپرد. مصیبتی است بزرگ و اندوهی است فراوان ولی محمد(ص) پیامبری نبود که پیش از آن نیز پیامبرانی آمده اند اگر بمیرد یا کشته شود به گذشته جاهلیت خود بازخواهید گشت؟

آه پسران قبیله (نصب انصار که نشانه احترام آنها بوده) پیش چشم شما میراث پدرم را بردند و حرمت را شکستند و شما فریاد مرا شنیدید و به یاری ام نشتافتید؟ در حالیکه می توانستید یاری ام کنید؟

امروز شما پشتیبان دین خدا و پیغمبر و حامی اهل بیت رسول الله هستید. شما بودید که با بت پرستان حرب درافتادید و نام اسلام را بلند کردید. پس حال شما را چه شده که وانشسته اید؟ از اینان بیم مدارید تا هستید و بترسید از خدا. از دین خدا خسته اید و از جهاد در راه خدا باز ایستاده اید؟ بدانید که اگر جمله کاینات به خدا کافر گردند هیچ گردی بر دامن کبریایش ننشیند. من آنچه گفتنی بود گفتم اما چه کنم که خوارید و زبون، چه کنم و چه گویم که دلم خون است. من از پایان کار نگرانم و چون پدرم شما را از عذاب خدا می ترسانم به انتظار بنشینید تا میوه درختی که کشتید بچینید و کیفر کاری را که کردید ببینید.

صدایی از جمعیت بیرون نمی آمد که ناگهان ابوبکر پیامبر(ص) از روی ناچاری دم به سخن گشود: دختر پیغمبر پدرت غمخوار مومنان و برآنان مهربان بود. دشمن کافران و مظهر قهر پروردگار بود. اگر نسب او را بجویم او پدر توست نه پدر دیگر زنان. برادر پسرعموی توست نه دیگر مردان. در دیده او از همه خویشاوندان برتر بود و در کارهای بزرگ او را یارو یاور. جز سعادت مندان شما را دوست نمی دارد و جز پست ستیزان کسی دشمنی شما را در دل ندارد.

شما در آن جهان پیشوای مائید و رهگشای بهشتید. من چه حق دارم که پسر عمت را از خلافت باز دارم؟

اما فدک در آنچه پدرت به تو داد و اگر حق توست و من از تو گرفتم ستمکارم. اما میراث، میدانی پدرت گفته است ما پیغمبران میراث نمی گذاریم، آنچه از ما بماند صدقه است.

فاطمه(س) فرمود: خداوند درباره دو تن از پیامبران گوید: از من و از آل یعقوب میراث می برده و نیز گوید: سلیمان از داود وارث برده این دو پیغمبرند و ارث نهادند و ارث می برند. آنچه به ارث نمی رسد پیغمبری است نه مال و منال. چرا ارث پدرم را از من می گیرید؟ آیا در کتاب خدا فاطمه دختر محمد(ص) از این حکم بیرون شده است. اگر چنین آیه ای آمده است بگو تا بپذیرم؟

ابوبکر گفت: ای دختر پیغمبر گفتارت بینت است و زبانت زبان نبوت. کسی نمی تواند که سخنان تو را نپذیرد و من چگونه بر تو خرده گیرم. بخدا دوست دارم، عایشه بینوا شود و تو مستمند نباشی چگونه ممکن است من حق همه را بدهم و درباره تو ستم کنم؟ این مال از آن پیغمبر نبود مال همه مسلمانان بود پدرت آنرا در راه خدا می داد او نیاز مردمان را با آن برطرف می کرد پس از مرگ او نیز

من همان خواهم کرد.

فاطمه (س) که اینهمه گفتار خود را در آنان بی تاثیر می دید فرمود: بخدا سوگند هیچگاه با تو سخن نخواهم گفت. بخداسوگند تو را نفرین می کنم. بخداسوگند تو را دعا نخواهم کرد.

و امام علی(ع) که نظاره گر این وضع بود از ترس افتادن فتنه در بین مسلمانان و فرقه فرقه گرایی و چند دستگی فاطمه(س) را همراه خود به خانه برد.